

بخش نخست

■ **مقاله**

ضعیف کلادی به این مضمون دارد: «ز جمله چیزهایی که با تضعیف دولت رخ می‌دهد این است که واکنش‌هایش همزمان در ۲ مسیر اتفاق می‌افتد: از یک‌سوی میل به جهانی‌شدن و از سوی دیگر تمایل به محدود شدن و محلی شدن. فارغ از پذیرش مطلق قول استیوارت هال، می‌توان دید دولت‌های ضعیف برای حفظ بقای‌شان به دنبال هر پشتوانه‌ای هستند؛ حال پشتوانه داخلی یاخارجی اماممکن نیست دولتی بتواند هرودی این مسیرها را با تمام اختلافی که با هم دارند، توأمان طی کند. پشتوانه خارجی به دولتی مردمی که منافع مردمش را دنبال می‌کند، تعلق نخواهد گرفت بلکه برعکس، پشتوانه خارجی منافع حداکثری خودش را می‌طلبید. هم‌میتواند پشتوانه داخلی مستلزم توجه به داخل و منافع مردمی است و نه توجه به خارج و منافع خارجی. واضح است «سعود بارزانی» با تمسک به حق تعیین سرنوشت و سایر شعارهایی که غرب داعیه‌دار آنهاست، بر آن بود که توجه و حمایت خارجی را جلب کند و از طرف دیگر مایل بود با همه‌پرسی به وجهاتی مردمی برای خود و حکومت اقلیم دست یابد. بارزانی علاوه بر ضعف در مقابل داعش، اکنون با قوت گرفتن دولت مرکزی عراق، در آستانه از دست دادن کرکوک است و ریاستش بر اقلیم هم موجه و قانونی نیست. فارغ از موقعیت شخص بارزانی، چند سوال اساسی در پیش رو قرار می‌گیرد و شاید پاسخ به این سوالات بتواند سبب روشن تر شدن مساله «قومیت» و «حق تعیین سرنوشت» و «مکان‌های پیش روی قومیت‌ها» در منطقه شود. پس بدون ادعای گراف و صرفاً به جهت تأملی بر مسائل منطقه، مطلب را از بحثی نظری آغاز می‌کنیم و سپس با توجه به تاریخ منطقه و عملکرد کردها، آن نظر را به محک آزمون می‌گذاریم. بر این بررسی از طبقه‌بندی ارزش‌ها در «پدیدارشناسی ارزش‌ها»ی «ماکس شلر» فیلسوف و پدیدارشناس آلمانی به قدر بضاعت بهره گرفتیم.ای مطلب حاضر در ۲ بخش تنظیم شده که بخش اول آن را ملاحظه می‌فرمایید.

بحث نظری: آیا تشکیل کشور یا اقلیمی خودمختار بر مبنای «قومیت» ممکن است؟ و آیا در صورت تشکیل، بقا خواهد داشت؟ مساله قومیت (به معنای جدید) را به دو نحو می‌توان مطرح کرد: قومیت مبتنی بر نژاد و انسان‌شناسی طبیعی و قومیت مبتنی بر فرهنگ. مسائل سیاسی مبتنی بر قومیت، عموماً با تعریف اول از قومیت نسبت دارند و فرهنگ، امری فرعی در نظر می‌آید. در بخش دوم مطلب هم شواهدی مبنی بر تلقی حزب دموکرات و طیف بارزانی از «قومیت» خواهیم آورد. از قرن نوزدهم پژوهش‌هایی رایج به انسان از لحاظ طبیعی به عمل آمد. آنچه جنبه طبیعی داشت و امکان طبقه‌بندی بشر در گروه‌های نژادی را میسر می‌ساخت (از قبیل رنگ پوست و رنگ چشم و ترکیب پیکر فوقایی و شکل بینی و لب‌ها و موی سر و گرگه خون) مورد پژوهش قرار گرفت. ساختمان حجمه و طول قد در میان گروه‌ها مطالعه شده و فرضیاتی نیز مبتنی بر این مطالعات به دست آمد. «ماکس مولر» زبان‌شناس مشهور، کلمه آریایی را به نژاد اروپایی اطلاق کرد که در نهایت موجب بحث‌هایی در باب برتری نژادی شد. بررسی جسد انسان به منظور تقسیم گروه‌های انسانی، به همین جا محدود نماند و علم مغزشناسی نیز خواست با مطالعه ظاهر حجمه و ربط آن با زندگی خارجی و اجتماعی انسان‌ها طبقه‌بندی دیگری از انسان‌ها ارائه دهد. از این قرن به بعد توجه به نژاد و پیدایش نژادها مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و در نهایت ۲ نظر به وجود آمد: قومونیزیسیم، بر این معنی که همه افراد بشر از نژادی واحد هستند که آن نژاد

در یک نقطه از زمین سکونت داشته و پولی‌زیسم به این معنی که نسل بشر از چند نژاد به وجود آمده است. علم ژنتیک نیز به این بازار پیوست و برای طبقه‌بندی افراد و اقوم مورد توجه قرار گرفت تا جایی که علم تصحیح نژاد (ژنتیک) هم تأسیس شد. در سال‌های منتهی به ۱۹۶۰ یونسکو، به این مساله وارد شد و از دانشمندان مختلفی دعوت به عمل آورد و در نهایت گزارشی با این مضمون منتشر کرد: آنچه به عنوان

اختلافات نژادی و تقسیم‌بندی نژادی در افواه عام افتاده است، در حقیقت همه از سنخ اختلافات روان‌شناختی است. هیچ اختلافی که ناشی از مفهوم عامیانه «اختلاف نژادی» باشد، آبه لحاظ علمی وجود ندارد. اختلاف ذاتی و جیلی از نظر خصایص فکری و ذهنی میان افراد و نژادهای گوناگون وجود ندارد و از لحاظ علمی نمی‌توان نژادی را باهوش تر برتر از نژاد دیگر دانست، این اظهارات البته نتوانست جلوی تأثیر «سلسله نژاد» را در سیاست و اجتماع بگیرد و آرای قوم‌شناختی در مسائل سیاسی نیز به نحو سطحی و سخیف اثر کرد. از همان ابتدا برخی گروه‌ها با تمسک سطحی به مطالب علمی، از آن برای انسجام اجتماعی و تعریف هویت خود بهره گرفتند و دست به اقداماتی زدند. همچنین اقوامی بر این مبنا شروع به تاریخ‌سازی برای خود کردند تا هویت قومی خود را ترمیم کرده یا تحکیم کنند. به این ترتیب نژاد قداست می‌یافت و ارزشی بالادستی فرض می‌شد. اما پرسش اینجاست: آیا منشعب شدن افراد از نژادی واحد می‌توانست مشکلات بین این افراد را حل و فصل کرده و اوضاع زندگی و سیاست و اقتصاد ایشان را بسامان کند؟ آیا مبنا فرض شدن نژاد، می‌توانست روابط با سایر اقوام و ملل را تنظیم کند؟ بر اثر این تلقی نژادی از انسان، افراد یک قوم از آنجا که همگی افراد یک قوم و نژادند، نسبت به یکدیگر برتری ندارند و از جهت بهره‌مندی از آن نژاد، با هم برابرند. البته این تا قبل از آن است که مشکلی رخ دهد. به محض شکل‌گیری اختلاف بین افراد، برای ترجیح و قضاوت، معیاری لازم می‌آمد تا با آن معیار میان ایشان داوری شود و قومیت به عنوان ارزش دست است اول، در این داوری سخت ناکارآمد می‌شد. به این ترتیب اگرچه قائل شدن به نژاد و اجتماع افراد پرآکنده قدری به کار می‌آمد، در تأسیس و حل اختلافات و سامان‌دهی قومی و اخلاقی، راه به جایی نمی‌برد مگر در یکی از این صورت:

کردستان عراق و چالش دولت قومی

نظریه‌ای پدیدار شناختی در باب دولت کردی در اقلیم کردستان عراق و آزمون آن با گزارش‌های تاریخی

- محمد علی‌بیگی



این مرتبه مربوط به ارزش‌هایی است که به نیک‌بختی فردی یا جمعی بازمی‌گردند.

۳- ارزش‌های روحی و معنوی: ارزش‌های مربوط به کنش‌های معنوی و روحانی، هم‌منظور عشق و نفرت؛

و معرفت محض.

۴- ارزش‌های مقدس و نامقدس(ارزش‌های مطلق الهی و متعالی): حاملان این ارزش را باید در سپهر دین پیدا کرد. در میان بنسرو، اویسیا و اولیای دین و در نهایت خاندان در ساحت فوق بشری، نمایندگان این ارزش‌ها هستند

به این ترتیب ارزش‌های مراتب بالاتر هستند که بین ارزش‌های مراتب مادون، وفق و هماهنگی به وجود می‌آورد.اما قومیت در کدام مرتبه از ارزش‌ها قرار می‌گیرد؟ یقیناً قومیت در زمره ارزش‌های الهی یا روحی و معنوی نیست، بلکه نیازمندارزشی بالادستی است تا در کنار سایر ارزش‌ها، آن را نیز مورد تألیف قرار دهد و با سایر ارزش‌ها موافق و هماهنگ شود.

تکرار ۲ نکته از مجموع بحث نظری:

۱- قومیت به معنای جدید و به عنوان یک ارزش جدید و شبه‌علمی وارد فهم عمومی از قومیت شده و از مایه علمی موجب هماهنگی آنهاست؛ کشف و پیدا می‌شود. اگر چنین اصلی در کار نباشد و در ورای امور متکثر، امری کلی حاکم نباشد، سامانی در کار نخواهد بود و نیز تنها در صورتی خواهد

بود که در نظر آمدن این امر کلی است که فکر و عمل ارادی و عالمانه انسان، نظم و سامان پیدا تواند کرد. همین

بیان را در طبقه‌بندی ارزش‌های «ماکس شلر» نیز می‌توان دید. شلر ارزش‌ها را به نحوی طبقه‌بندی می‌کند که هر طبقه ذیل طبقه دیگر و تحت اثر آن است و طبقات بالاتر نسبت به طبقات پایین‌تر از اولویت برخوردارند. به تعبیر دیگر بین ارزش‌ها نظامی وجود دارد. شلر برای تعیین رتبه هر ارزشی ۵ معیار معرفی می‌کند:

۱- دوام: ارزشی در مرتبه بالاتر قرار می‌گیرد که در مقیاس با دیگر ارزش‌ها، دوام و پایدایی بیشتری داشته باشد. مثلاً «سلامت جسم» یا روح» در نسبت با «تن آسانی» و «تربوری» در مرتبه‌ی بالاتر قرار می‌گیرد.

۲- تقسیم‌ناپذیری و تغییر ناپذیری: هر اندازه کیفیت یک ارزش تغییر ناپذیر باشد و متعلق آن ارزش تقسیم‌ناپذیر باشد، مرتبه آن ارزش بالاتر است. مرتبه ارزش مربوط به یک کالای مادی پایین‌است چون تقسیم آن کالا کیفیت ارزشش تغییر می‌کند و از مرتب‌اش کاسته می‌شود. ارزش امور معنوی و اخلاقی بالاتر است، چرا که تقسیم‌پذیری نیستند

۳- استقلال و عدم وابستگی: هرچه یک ارزش به ارزش‌های دیگر وابسته باشد، مرتب‌اش پایین‌تر است و برعکس هر میزان یک ارزش مستقل‌تر باشد، عالی‌تر و

و**۴- میزان رضایت و اقتناع:** هر میزان تحقق یک ارزش موجب رضایت و اقتناع بیشتر باشد، عالی‌تر و بالاتر خواهد بود.

۵- اطلاق یا فارغ بودن از ارگانیزیم: هرچه بیشتر یک ارزش از ارگانیزیم فارغ باشد، اطلاق بیشتری خواهد داشت. مسلم است هرچه اطلاقش بیشتر باشد، بالاتر خواهد بود. مثلاً ارزش مزه شیرین، وابسته به حس چشایی است و پس مرتب‌اش نسبت به نیک‌بختی نازل‌تر خواهد بود. بر اساس این معیارها، شلر ارزش‌ها را در ۴ طبقه دسته‌بندی می‌کند.
۱- خوشایند و ناخوشایند: مبتنی بر لذت و الم حسی. از آنجا که این حواس مختلفند، برای هرکس چیزهایی خوشایند و دمساز است و این خوشایندی برای همه یکسان نیست.

۲- ارزش‌های حیاتی: مانند حیات و سلامت و سرزندگی، ارزش‌هایی که نیچه تلاش کرده بود در صدر اهمیت نباشند.

می‌کنیم و برای هر مرحله، تحلیلی ارائه می‌دهیم.

■ **مرحله اول: از سلطه عثمانی تا کشف نفت در کرکوک**

از پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی، پس از ضعف دولت عثمانی و جنگ‌های روس-عثمانی، کردها خواستار استقلال شدند. در ۱۸۳۴ «بدرخان‌بیگ» یکی از رهبران عشیره‌ای کرد، علیه قسطنطنیه سر به شورش گذاشت و با متحد کردن قبایل کرد، تا سال ۱۸۴۰ بخش بزرگی از کردستان عثمانی را به تصرف خود درآورد. اما برادرزاده بدرخان در کنار عثمانی قرار گرفت و با شوریدن قبایل سیاحی علیه بدرخان (به تحریک بریتانیا)، وی ظرف ۱۰ سال به کلی هزیمت شد و در ۱۸۵۰ به کرت تبعید شد. پس از آن برخی از سوارنظام کرد در ۱۸۶۱ به هنگامی حمیدیه(منسوب به سلطان عثمانی، عبدالحمید دوم) پیوستند تا کشتار ارمنه در کلسون و دیگر ایالت‌های ارمنی‌نشین را عهده‌دار شوند. کورتا در ازای این خدمات، خواهان خودمختاری(autonomy) انتصاب کرد دربانان محلی و استفاده از زبان کردی در حکومت محلی و

سیستم آموزشی بودند. روسیه نیز برای تضعیف امپراتوری عثمانی خواستار کردستان و نیز ارمنستان مستقل شد و این کشمکش‌ها تا جنگ اول جهانی ادامه یافت. آنچه در این مرحله قابل توجه است، معامله بر سر خودمختاری است. این عملی شدن ارزش‌های فرانسه تقویم شد و از غلبه نظر مدرن و کنار رفتن خوی فرهنگی کردهای دخیل در این موضوع بود. امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۸ و در آتش‌س مندرس، به کلی در هم شکست و پس از آن بریتانیا برای اداره منطقه کردستان با رؤسای محلی کرد تماس گرفت و گفت‌وگو با آنها را زیر نظر سر «هرسی کاکس» آغاز کرد.

کاکس پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک دولت کرد ارائه کرد و کردها به دلیل ترس از جنایتاتی که در حق ارمنه و آسوریان مرتکب شده بودند، متحد شدند. اما بزودی بین سران کرد اختلاف ظاهر شد. این اختلافات راه را برای مذاکرات سائیکس (از بریتانیا) و پیکو (از فرانسه) هموار کرد و در نهایت آسیای تحت سلطه عثمانی به دو منطقه تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه تقسیم شد و در آنجا هیچ نفعی نبردند. اگرچه کردها در ۱۹۱۹ و کنفرانس صلح پاریس (که ملت‌های آرزومند برپایی دولت در آن حضور داشتند) دعوت شدند اما بر سر حدود و نفور مرزهای کردی میان‌شان اختلاف بروز کرد و همچنین بر سر آرمان‌های ملی‌شان نیز دچار تفرقه و پراکندگی شدند. برخی خواستار برابری شهروندی با سایرین به مثابه اکثریت مسلمان بودند و برخی بر نیاز به پشتیبانی از سوی قدرت‌های بزرگ اصرار داشتند. سر آخر هرکدام از رهبران، منافع محلی خود را دنبال کردند. در این کنفرانس محدودیت‌های اقلیمی مناطق کردنشین هم مد نظر سران کردها بود به نحوی که «مبن عالی بدرخان» رهبر جناح تندروی کمیته تعالی و ترقی، پیشنهاد کرد نقشه سرزمین کرد، شامل آردیچاچا، وان و دسترسی می‌باشد در کشمکش بر سر تعیین تکلیف سرزمین حفظ آداب و رسوم قدیم را دارند، به اقتضات زمان توجهی ندارند و نمی‌توانند نسبتی بین این دو وضع «مقابل مدرن» و «مابعد مدرن» برقرار کنند، در حالی که تنها راه برای فهم وضع جدید، ایستادن در فراسوی این دو وضع است. آداب و رسوم زمانی معنی خواهند داشت که ارزش‌های بالادستی (مثل ارزش‌های قدسی که در این منطقه نازم‌دار بوده) به آنها معنا دهند.اگر نه آداب جز تکراری تهی از معنا و باقیاده نخواهد بود. به بیان دیگر برای احیای میراث یا حفظ آن، باید رجوعی دوباره به ارزش‌های قدسی و متعالی داشت. هویت‌طلبی کردها نیز به نحوی تا منهای حفظ سنت در میان آشفتنگی و آشوب قرن نوزدهم آغاز شد. مروری بر تاریخ این هویت‌طلبی خالی از وجه نخواهد بود. سلسله تاریخی مساله خودمختاری کردی را به چند مرحله تقسیم

■ ■ ■
کشف نفت در کرکوک باعث تغییر در محاسبات قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نیز محاسبات کردها شد. کشف نفت همچنین ترکیب جمعیتی منطقه را دستخوش تغییر کرد و کردها برای کار در مناطق نفتی عزم آن مناطق شدند و ترکیب عمدتاً ترک‌منی این مناطق را تغییر دادند

بدرخان» رهبر جناح تندروی کمیته تعالی و ترقی، پیشنهاد کرد نقشه سرزمین کرد، شامل آردیچاچا، وان و دسترسی می‌باشد در کشمکش بر سر تعیین تکلیف سرزمین حفظ آداب و رسوم قدیم را دارند، به اقتضات زمان توجهی ندارند و نمی‌توانند نسبتی بین این دو وضع «مقابل مدرن» و «مابعد مدرن» برقرار کنند، در حالی که تنها راه برای فهم وضع جدید، ایستادن در فراسوی این دو وضع است. آداب و رسوم زمانی معنی خواهند داشت که ارزش‌های بالادستی (مثل ارزش‌های قدسی که در این منطقه نازم‌دار بوده) به آنها معنا دهند.اگر نه آداب جز تکراری تهی از معنا و باقیاده نخواهد بود. به بیان دیگر برای احیای میراث یا حفظ آن، باید رجوعی دوباره به ارزش‌های قدسی و متعالی داشت. هویت‌طلبی کردها نیز به نحوی تا منهای حفظ سنت در میان آشفتنگی و آشوب قرن نوزدهم آغاز شد. مروری بر تاریخ این هویت‌طلبی خالی از وجه نخواهد بود. سلسله تاریخی مساله خودمختاری کردی را به چند مرحله تقسیم

یابند و هیچ‌گاه مستقل نخواهند شد». بریتانیا در ۱۹۲۷ میدان‌های نفتی عظیمی در عراق کشف کرد و اقتدار کامل خود را بر منابع انرژی عراق حفظ کرد. بریتانیا موافقت کرد قدری بیش از ۲۰ سال دیگر، حق بهره‌برداری اندکی را به حکومت عراق اعطا کند. شهر نفت‌خیز موصل مرکز استان نینوا همزمان مورد ادعای ترکیه و عراق و نیز مورد ادعای اعراب کردها و ترکمن‌ها بود. در ازای پیوستن موصل به عراق در جامعه ملل، ملک فیصل(شاه عراق) به مدت ۷۰ سال نفت آن را به IPC یا همان شرکت نفت عراق(شرکتی که فقط اسماً عراقی بود) واگذار کرد. شوری و بریتانیا در ۱۹۴۱ به ایران حمله و آن را به دو منطقه تحت نفوذ خود تقسیم کردند. کردها در منطقه تحت کنترل شوری از یک استقلال غیررسمی(de facto)برخوردار بودند.ملاصطفی بازرانی و برادرش احمد که در ۱۹۴۳ علیه سلطنت هاشمی طغیان کرده و توسط بریتانیا در هم شکسته بودند، با عشیره خود (مشمول بر ۳۰۰۰ جنگجو و ۲۰۰۰خانوار که احتماشان را با خود داشتند) در ۱۹۴۵ وارد ایران شدند و آبه دستور نیروهای شوری اسکان یافته] به نیروهای قاضی محمد رهبر حزب دموکرات کردستان ایران پیوستند. قاضی محمد در مه‌یاد جمهوری کردی تأسیس کرده بود و ملاصطفی بازرانی را به درجه ژنرالی مفتخر و وی را به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک کردستان منصوب کرد. این اقدامات از انواع مساعدت‌های مالی و حمایت‌های تبلیغاتی شوری و خصوصاً مقامات جمهوری آذربایجان در باکو برخوردار بود.ملاصطفی تمایل خود را برای نزدیکی به اتحاد جماهیر شوروی نشان داد و از مقامات شوری در خواست تاکت و سلاح سنگین کرد اما تعداد اندکی تفنگ و دستگاه چاپ دریافت کرد. در عین حال عده‌ای از بازرانی‌ها را برای آموزش نظامی به سربازخانه‌ها و برخی از جوانان آنها را به دانشکده افسری و دبیرستان نظام در جماهیر شوروی فرستادند.قوام‌السلطنه در ۱۹۴۶ با پیش کشیدن اعطای امتیاز انحصاری نفت شمال، شوری را به عقب‌نشینی راضی کرد. نیروهای شوری عقب نشستند و کردها را رها کردند. کردها با قوای دولتی در گیر شدند و بعضی ایلات کرد به قوای دولتی پیوستند. قاضی محمد تسلیم و اعدام شد و کار جمهوری مه‌یاد به پایان رسید. آنچه در ماجرای تشکیل جمهوری مه‌یاد اهمیت دارد این است که اولاً با تحریک شوری آغاز شد و قاضی محمد به همراه برخی دیگر از فئودال‌ها به باکو دعوت و تحریک شدند.نکته دوم آنکه جمهوری مه‌یاد منطقه بسیار کوچکی بود که «شهرک‌بازار‌ها»ی مه‌یاد و بوکان و نغه و اشنویه را شامل می‌شد. به این ترتیب تشکیل یک جمهوری و انتصاب رئیس شهرهایی محل به «وزارت»، قدری عجیب و نامتعارف و نشان از سادگانگاری در تأسیس یک «جمهوری» است. نکته سوم آنکه حتی در مه‌یاد هم بین عشایر و شهری‌ها اتحاد پایدارنی بود.کمه عدله عمده اتحاد در میان هیات رهبری می که مشهود بود و یکدیگر را (حتی در جشن اعطای تأسیس جمهوری) به تمایلات انگلیسی (مثلاً زیروبگ هر کی، سیدعبدالله گیلانی را) و بعضی مردم عادی را به جاسوسی متهم می‌کردند (و همین عنوان تروری می‌کردند،مانند ترور غفور غفوریان). رؤسای قبایل‌ها به اینکه در جشن‌های اعلام جمهوری شرکت کرده بودند اما بسیاری از آنها مردم و مشهور بودند، عدای به این علت که جمهوری را دولتی دست‌نشانده شوری‌ها می‌دانستند و عده‌ای دیگر به این علت که نمی‌خواستند همه یل‌های پشت سر را خراب کنند و راه اصال آنها را تهران را ببینند.بعضی سران ده «بوکری» که رهبری قاضی محمد برای‌شان قائل هضم نبود با هم‌پوئی(فرمانده جندهای ایران در جناح جنوبی) متحد شدند.گفته می‌شود که در آنجا ۳

اکتشاف نفت در منطقه که از ۱۹۱۲ آغاز شده بود، در ۱۹۲۰ به نتایجی رسید و در نهایت میدان نفتی «ببا گورگ» در ۱۹۲۷ در کرکوک کشف شد و این آغاز فصلی مهم در مناسبات منطقه‌ای بود.

■ **تحلیل مرحله اول**

۱- همچنان که در سیر تاریخی ملاحظه شد، در این مرحله و آغازها و رؤسای کرد متوجه محدودیت‌های اقلیم کردی و مصوریت آن هستند و ادعای تشکیل یک کشور را ندارند و به یک اقلیم خودمختاری می‌اندیشند.
۲- صاف بر این، آنها عمدتاً این خودمختاری را به مثابه یک حق تلقی نمی‌کنند بلکه به عنوان مزده و اجرتی در برابر اقدامات‌شان ابتدا در برابر عثمانی و در نهایت در برابر بریتانیا طلبمی‌کنند

۳- نکنه دیگر عدم توانایی کردها در تشکیل وحدت است.از این رو برخی روسا و آغاهای کرد، منافع محلی خود را راجح می‌دانند و بر اثر تأمین آن، اتحاد را می‌فرشند. یا بعضاً سوادای «شاهی کردستان» آنها را به حمله به قبایل دیگر با اطلاعات از قدرت‌های دیگر ترغیب می‌کند. به‌رغم موقعیت‌های مناسب، کردها هرگز قادر به ایجاد وحدتی فراگیر نشدند و همانطور که در بحث نظری گفتیم، امکان چنین وحدتی ذیل ارزش «کرد بودن» وجود ندارد و اگر چنین اتحادی بر اثر عواملی پیش بیاید، بشدت شکننده خواهد بود و به‌سجد کمتر شدن با عادی شدن تمهیدها، مجدداً اختلاف‌های اساسی، سر بر خواهند آورد. اگر ذیل «کرد بودن»

اقلیم یا کشوری مستقل تشکیل شود، عوارضی خواهد داشت که در پایان قسمت دوم این مطلب، به آن

بازخواهیم گفت.
۴- کشف نفت در کرکوک باعث تغییر در محاسبات قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نیز محاسبات کردها شد. کشف نفت همچنین ترکیب جمعیتی منطقه را دستخوش تغییر کرد و کردها برای کار در مناطق نفتی عزم آن مناطق شدند

و ترکیب عمدتاً ترک‌منی این مناطق را تغییر دادند. این ۴ مساله یعنی «محدودیت اقلیم»، «لجام خدمت برای قدرت‌های دیگر، به امید جلب حمایت در استقلال»، «تاوانی در وحدت ذیل عیار کرد بودن» و «مساله مورد مناقشه مناطق نفت‌خیز»، همچنان تا امروز باقی است و لاینحل مانده. به این مطالب «ترجیح منافع محلی به منافع قومی یا ملی» را اضافه باید کرد.

■ **مرحله دوم: از قیوموت بریتانیا تا پایان جمهوری مه‌یاد**

بریتانیا در ۱۹۲۰ و در جریان کنفرانس «سن‌مو»، قیوموت عراق را عهده‌دار شد. بریتانیا شیخ «حمود برزنجی» که از برزنجی‌های سلسله‌امیه را در همان سال به حکومت کردستان جنوبی منصوب کرد. اداره خارجه بریتانیا، مناطق کردنشین را حائل «عرب‌بین‌النهرین» و «نیروهای آنتاترک» محسوب می‌کرد. نیروهای آنتاترک عزم آن داشتند که ترکیه را بر مناطقی که سابقاً تحت سیطره عثمانی بود دوباره حاکم کنند. برزنجی علیه بریتانیا طغیان کرد اما دستگیر و به هندوستان به بند کشیده شد ولی بریتانیا در برابر دست‌ارزای‌های آنتاترک، به برزنجی احتیاج داشت. پس شیخ محمود را بازگرداند اما وی دوباره طغیان کرد و خود را شاهه کردستان نامید. پادشاهی‌ای که چندان دوام نیافت. در کنفرانس ۱۹۲۱ قاهره، «فیصل» از سادات هاشمی به پادشاهی عراق رسید. در زمان او بیاثیه انگلیس-عراق (توضیح در ۱۹۲۲) در ۱۹۲۴ به تصویب رسید. این موافقتنامه، اقتدار بریتانیا را بر امور مالی و سیاست خارجی عراق تثبیت کرد. همچنین این بیاثیه در روای گلمی به سوی استقلال کردستان عراق بود اما «کاکس» تأسیس یک حکومت کردی را به تعیین حدود و مرزها و توافقنامه‌ای از سوی کنده‌های کرد منوط کرد. چنان که فیلیپس می‌نویسد: «کاکس دریافته بود کردها نمی‌توانند حول موضوعات مهم و مورد مناقشه‌شان به اجماع دست

■ ■ ■
بیابانه انگلیس-عراق در روای گلمی به سوی استقلال کردستان عراق بود اما «کاکس» تأسیس یک حکومت کردی را به تعیین حدود و مرزها و توافقنامه‌ای از سوی جناح‌های کرد منوط کرد. کاکس دریافته بود کردها نمی‌توانند حول موضوعات مهم و مورد مناقشه‌شان به اجماع دست یابند و هیچ‌گاه مستقل نخواهند شد

■ ■ ■
بیابانه انگلیس-عراق در روای گلمی به سوی استقلال کردستان عراق بود اما «کاکس» تأسیس یک حکومت کردی را به تعیین حدود و مرزها و توافقنامه‌ای از سوی جناح‌های کرد منوط کرد. کاکس دریافته بود کردها نمی‌توانند حول موضوعات مهم و مورد مناقشه‌شان به اجماع دست یابند و هیچ‌گاه مستقل نخواهند شد

بودند که مایه اشتغال خاطر عشیره‌های محلی می‌شدند. در نهایت با سقوط جمهوری مه‌یاد، نیروهای بازرانی پس از جنگ و گریز با ارتش ایران، تسلیحات خود را بر کناره رود ارس برچای گذاشته و وارد آذربایجان شوری شدند.

■ **تحلیل مرحله دوم**

۱- تعمیل سران و بزرگان قبایل و آغاهای کردی به ریاست بر سایر قبایل، ریشه در الگوی قبیله‌ای و ترجیح منافع محلی بر منافع قومی و ملی دارد. این مطلب را در مرحله اول هم به نحوی شاهد بودیم. به صورت کلی داعیه استقلال

و خودمختاری در این دو مرحله، یا پسر اثر قدرت‌طلبی شخصی از سوی افراد مقبول طرح شده و یا متکی به دیگر بازیگران منطقه بوده است.

۲- مشخص است مساله اتحاد حول «کرد بودن» باز هم ممکن نشده چنانکه دیدیم. برخی روسا و آغاهای کرد، منافع محلی خود را راجح می‌دانند و بر اثر تأمین آن، اتحاد را فرومی گذارند. هیات‌های اتلافی هم با «بیزران» که بر مهر نیستند، حتی در میان‌شان هم اختلاف شدیدی هستند، و بعضاً بر اثر سوادای ریاست، حاضر به حمایت از «دیگری» نیستند. همانطور که در بحث نظری گفتیم، امکان چنین وحدتی ذیل ارزش «کرد بودن» وجود ندارد و اگر چنین اتحادی بر اثر عواملی پیش بیاید، بشدت شکننده خواهد بود. ذیل «کرد بودن»، اقلیم یا کشوری مستقل «کردی» برای قوام و استمرارش محتاج لایسوی است که در پایان بخش دوم مطلب به آن خواهیم پرداخت.

۳- در تحلیل مرحله اول گفتیم که از نظر کردها خودمختاری بالاستقلال، حق کردها تلقی نمی‌شد، بلکه مزده و اجرتی در برابر خدمات بود. در ماجرای جمهوری مه‌یاد و مذاکرات کردها با جعفر باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوری نیز باز همین نقطه حاکم است. به علاوه مشخص است کردها بدون تفکر در حفظ حمایت ارتش سرخ، توانایی حفاظت از جمهوری را ندارند.